



# سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۲۱

میزان ۱۳۹۳، اکتبر ۲۰۱۵

## سفن سردییر:

در این شماره:

مصاحبه نشریه "سوسیالیسم

کارگری" با فهیم آزاد در مورد

"جنبش علیه بیکاری"

صفحه ۳

عربده کشی عده چپ های قدیم در

مورد عرق ملی و افغان و افغانیت

صفحه ۷

وضعیت کار و بیکاری جوانان و

زنان در افغانستان

صفحه ۹

روشنفکران ستمگر ستیز و ستمگر

نوازان "روشنفکر"!

صفحه ۱۱

مطالب از صفحه فیسبوک "جوانان

سوسیالیست"

صفحه ۱۵

اعلامیه سازمان: در دفاع و حمایت از

حرکت اعتراضی "جنبش علیه

بیکاری"

صفحه ۱۸

زنده گی را نیز از شهروندان سلب کند، جنبش اعتراض علیه بیکاری، جرقة روحیه مبارزاتی را در جمعی کوچک ولی مصمم برافروخت. ناگفته پیداست که هنوز این اعتراض از یک جنبش اجتماعی و پیوند عمیق طبقاتی، فاصله زیادی دارد و به همین علت

ادامه در صفحه ۲

جنبش اعتراض علیه بیکاری! درهنگامی که عرصه تنگ بیکاری، فقر بیکران، بی عدالتی، عدم امنیت و خشونت های جنون آمیز ناشی از آمیزش سرمایه و مذهب، میرفت تا نه فقط آسایش را که امید و تلاش برای بهبود و انسانی کردن شرایط



تو اگر برنخیزی؟  
من اگر برنخیزم؟  
چه کسی برمیخیزد؟

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

با آن که تأثیرات سؤ اجتماعی آن همه بخش های زنده گی را تحت شعاع قرار داده و حتی سبب گسست روابط فامیلی، به خیابان پرت کردن کودکان، آواره گی و تأثیرات روانی سنگینی شده و مخصوصاً جوانان را صرفاً به دلیل کسب معاش به جنگ های جنایتکارانه یی که هیچ تعلقی به آنها ندارد می کشاند و تا مغز استخوان بخش بزرگی از توده های فرودست نفوذ کرده است و همچنان پوتنسیل عظیم اجتماعی شدن را دارد، هنوز به نیرویی تبدیل نشده است که بتواند خواسته های شانرا که تأمین حداقل امکانات معیشت است، بر نماینده گان نظام تحمیل کند.

عدم پیوند ارگانیک جنبش با طبقه کارگر که نیروی اصلی و تعیین کننده مصاف با سیستم نکبت بار سرمایه داری است، علی الرغم حمایت گروه های متعدد اجتماعی از آنها، احتمالاً چانس به کرسی نشاندن اهداف معترضین را حتی در حد محدود خواسته های اقتصادی آنها نیز به حداقل می رساند. مع الوصف این حرکت اعتراضی به دلایلی که تذکر داده میشود، از اهمیت بالایی برخوردار است.

جنبش اعتراض علیه بیکاری توانست، جوانان فرودستی را که از دل یک مصیبت اجتماعی که حتی امید را از ایشان به غارت برده بود، و بعضی از آنها را تا پرتگاه تراژیدی های فردی کشانیده بود، به یک موقعیت فعال و معترضانه بالا کشیده و عملاً تجربه قدرت با هم بودن، مبارزه با برنامه و استقامت را برای آنها ممکن بسازد.

حرکت این جنبش جریانات مدنی برآمده از نظام و تشکلات و سازمان هایی را که ادعای انقلابی بودن هم دارند، در یک موقعیت دشوار و آزاردهنده یی قرار داد. آنها با قید این ادعا که از حقوق مدنی بیکاران، منافع طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی دفاع می نمایند، چون جریان اعتراض مربوط به تشکل آنها نبود، آنها نادیده گرفتند. این امر نه از نیت فردی آنها، بلکه از پیوند آنها با جریان های خرده بورژوازی که سر به آخور نظام دارند، آب می خورد. در موقعیتی که منافع فردی شان ایجاب کند، توأم با ادا و اتوار انقلابی، مسؤولیت کمپاین های سردمداران رژیم را عهده دار میگردند. چنین نوساناتی ناشی از موقعیت متزلزل روشنفکران خرده بورژوا است. آنها فقط زمانی که احساس میکنند به حاشیه کشیده شده اند و خطر پرتاب آنها به صف پرولتر موجود است، با ژست انقلابی در صف معترضین قرار میگیرند. در یک چنین موقعیتی بازهم آنها نیروی شان را از طول و عرض تشکل شان محک میزنند، نه از نیروی طبقه کارگر.

جنبش علیه بیکاری در همین شکل موجود خود نشان داد که روشنفکران خرده بورژوا که مقوله هایی از مارکسیسم را از بر کرده اند و میخواهند به اعتبار آیدیالوژی، به مرجعی برای محرومین اجتماع تبدیل گردند، در برابر نیروی بیکران آنها و در موقعیت مبارزه واقعی طبقاتی پیشیزی ارزش ندارند.

حسن دیگر جنبش اعتراض علیه بیکاری در این است که معترضین در جریان اعتراضات شان، رویا رویی در برابر نظام سرمایه داری را گام به گام تجربه کرده و ضرورت کسب دانش مبارزه را

عملاً درک مینمایند. نماینده گان جنبش اعتراض با انگشت گذاشتن به پرداخت مبالغ هنگفتی به عنوان معاش به افراد، نهاد ها و مراجع دینی یی که هیچ نقشی در تولید نداشته و هیچ نیازی به موجودیت شان نبوده و انگل ها و مفت خوارانی بیش نیستند، به حق خواستار بیمه بیکاری برای کارگران شده اند. آنها به گوشه های تاریک و اثرات به شدت ناگوار موج بیکاری نیمی از افراد جامعه که زنان هستند، متمرکز شده و به درستی آنها عامل انقیاد زنان و تداوم مردسالاری و باز تولید ستم جنسی دانسته اند.

اما آن گونه که اشاره شد، جنبش اعتراض علیه بیکاری، با وصف این همه اهداف والا که دسترسی به آنها میتواند جامعه را متحول کند، نمیتواند جز با اجتماعی کردن جنبش به موفقیت برسد.

گسترش این اعتراض با بردن و پیوند آن به کارگران شاغل (که بیکاری به صورت بالقوه آنها را نیز تهدید میکند)، از ضروریات عاجل است. این امر زمانی میتواند میسر باشد که جنبش مضمون طبقاتی کسب کند. همکاری و همیاری کارگران و تماس مداوم آنها با همدیگر، سبب کسب آگاهی طبقاتی و گسترش آن گردیده و کارگران را از یک طبقه درخود به یک طبقه برای خود ارتقا میدهد. با کسب آگاهی طبقاتی، کارگران به عظمت نیروی بیکران شان پی برده، و آن زمان نه به عنوان یک قربانی که بخواهد شفقت کارفرما را برای خرید نیروی کارش کسب کند، بلکه به عنوان نیروی مبارزی که با به میدان آمدنش کاخ سرمایه داری را به لرزه در خواهد آورد.

# زنده باد سوسیالیسم!

# مصاحبه نشریه "سوسیالیسم کارگری" با فهم آزاد در

## مورد "جنبش علیه بیکاری"

**سوسیالیسم کارگری:** سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان همزمان با آغاز اکتیون اعتراضی "جنبش علیه بیکاری" از این حرکت به دفاع برخاسته و حمایت قاطع اش را از آن اعلام داشت، در حالیکه سائر گروه‌ها و سازمان‌های چپ افغانی که نیز ادعای مبارزه با عوامل فقر و بیکاری در افغانستان را دارند، در قبال این مسأله و این حرکت اجتماعی سکوت اختیار نموده اند. دقیقاً چه عوامل و پیوندهایی با این حرکت اعتراضی، سازمان را به پشتیبانی قاطع از آن واداشته است؟

**فهم آزاد:** طی این چهارده سالی که گذشت، بخصوص یک سال پس از مهندسی "دولت وحدت ملی" و افتضاحات و شکست‌های پی در پی آن در همه عرصه‌ها، حتی راست‌ترین مدافعان حاکمیت ارتجاعی و عاشقان و دلداده-گان نظام سرمایه‌داری در درون ساختار قدرت هم نافی اشکالات و عوارض آن نیستند. فلاکت اقتصادی، گسترده بودن دامنه فقر و به موازات آن جنگ و ناامنی و تمام مصائبی که جامعه امروزه از آن‌ها در رنج است حاصل این نظام و کارکرد آن طی این چهارده سال و اندی است. بیکاری ملیونی هم یکی از تبعات این نظام و سیاست‌های اقتصادی قدرت حاکمه و حامیان آن در نظام کاپیتالیستی می‌باشد. ولی با وجود وضعیت اسفبار و فقر و ادبار جاری سران و

کارگزاران حاکمیت و روشنفکران "لیبرال" حامی این نظام مدعی اند که با همه این اشکالات گزینه دیگری جز سرمایه‌داری وجود ندارد و تنها راه حل ممکن و عملی برای اقتصاد جامعه بشری و در این میان افغانستان مناسبات مبتنی بر کارمزدی است.

اگر جنبش سوسیالیستی کارگری و سازمان ما نسبت به این وضعیت معترض نباشد و نتواند حقیقت سیاسی آن را بدو روشن سازد و از اعتراض اجتماعی نسبت به بیکاری ملیونی که در نفس خود می‌تواند اعتراض به مناسبات حاکم و نابرابری و ستم ناشی از آن باشد، حمایت نکند مانند همان نیروهای چپ حاشیه‌یی مورد اشاره در پرسش شما در بهترین حالت و در نهایت چیزی به جز منتقد دموکراتیک نظام سیاسی فعلی در جامعه نخواهد بود. ما قطعاً فعال ضد تبعیض جنسی، ضد تبعیض ملی، ضد بی‌حقوقی سیاسی، ضد مذهب و ناسیونالیسم و ... خواهیم ماند، ولی لزوماً فعال ضد نظام سرمایه‌داری نخواهیم بود. بنابراین حمایت صریح و بیدریغ سازمان ما از این حرکت از این دید و تبیین در مبارزه سیاسی ناشی شده و متکی به یک درک طبقاتی از معضلات اجتماعی موجود است. اگر جنبش سوسیالیستی کارگری در همه عرصه‌های مبارزه و در مورد این حرکت اعتراضی این دید و تبیین را نمایندگی نماید که تداعی

کننده تعلق اجتماعی و طبقاتی مان نیز هست، در آنصورت و فقط در آن صورت است که می‌تواند مدافع جدی بی‌حقوقان در عرصه‌های دیگر هم باشد.

چپ مورد اشاره شما نه در گذشته و نه هم امروز این تعلق اجتماعی و طبقاتی به طبقه کارگر و سایر مزدبگیران را نداشته است. بر بنیاد همین عدم تعلق طبقاتی به طبقه کارگر است که تا همین لحظه که این جملات را می‌نویسم بازمانده‌های چپ پوپولیست هیچ واکنشی به این حرکت اعتراضی نشان نداده اند چه رسد به حمایت و تلاش در جهت قوام و هدایت آن برای به ثمر رسیدن و تحقق مطالباتش. اکثریت بخش‌های بازمانده از این چپ هنوز خودشان را در حصار قومیت و تبار می‌یابند و حد آزادیخواهی شان فراتر از "عدالت قومی" نمی‌رود و آنهایی که ظاهراً خود را نسبت به سایر همقطاران و همراهان دیروزی شان "رادیکالترین" می‌پندارند، اساساً مشکل شان سرمایه‌داری و کارمزدی نبوده و نیست بلکه نقد شان به حاکمیت کنونی یک نقد ناسیونالیستی و بیگانه ستیزانه است و به همین دلیل هم است که حاکمیت کنونی را مزدور بیگانه دانسته و ضدیت اش را نسبت به وابسته‌گی این رژیم بیان می‌دارد

ادامه در صفحه ۴

# تل دوی د کارگری طبقی پوستان!



و سران و رهبران رژیم را "شاه شجاع" و "میهن فروش" و غیره می خوانند.

برای سازمان ما اما جای هیچ تردید و ابهامی در مورد حمایت از این حرکت وجود نداشت. به همین دلیل هم بود که بلادرننگ از این جنبش حمایت نمود. ما در این حرکت پتانسیل اعتراض ملیونی کارگران و اکثریت مزدبگیران را می بینیم و نسبت به آن خوشبین هستیم. و این حمایت از جانب ما فقط یک حمایت اخلاقی و از سر ادای فریضه و مسئولیت هم نیست و نبوده است. بل از سر تعلق اجتماعی، طبقاتی و واقعیت ملموس و مادی است که وجود میلیون ها انسان بیکار که بجز نیروی کار شان و فروش آن چیزی در بساط ندارند، حمایت از آن را برای ما موجه می سازد. حرکت اعتراضی بی که براه افتاده شده است بخشی از ارتش ملیونی نیروی ذخیره کار را می سازد که خود بخشی جدایی ناپذیر طبقه کارگر افغانستان هستند. ما سر سوزنی به سنت های سوسیالیسم بورژوایی که روایت خودش را از جنبش ها و حرکت های اجتماعی دارد تعلق نداریم و برای ما سوسیالیسم کارگری یک اتیکت سازمانی و وجه تسمیه نیست، بلکه بیان تعلق اجتماعی و طبقاتی سازمان ما می باشد. ما به سنت جنبشی تعلق داریم که طی صد و پنجاه سال اخیر برای ایجاد جامعه بی که در آن کسی برده مزدی کس دیگری نیست، تلاش و مبارزه کرده است. برای این جنبش انقلابی ضد سرمایه داری، سوسیالیسم کارگری، حمایت از حرکت اجتماعی و اعتراضی کارگران و مزدبگیران و تلاش برای روشن شدن هرچه بیشتر جهت گیری و افق طبقاتی آن و سرانجام سازمانیابی و به پیروزی رساندنش امر

خودی و درون جنبشی است.

نقد ما از سرمایه داری نقدی به کار مزدی و به اساس و بنیاد استثمارگرانه آن است. در مناسبات اجتماعی موجود که در آن بشریت برای بقا و امرار معاش خودش مجبور است نیروی کارش را بفروشد، انسان ارزش، حرمت و مقام انسانی اش را از دست می دهد و تبدیل می شود به یک شی. اگر از آن جریان ها و اشخاصی که منفعت مادی دارند و بر اساس آن ترجیح میدهند نفس وجود واقعیات عینی بی را که نمی پسندند و بفتح شان نیست انکار کنند، و یا تحت عناوین دیگر از جمله وضعیت بد امنیتی، جنگ و... بحران بیکاری گسترده و فقر و ستم و نابرابری را موجه جلوه دهند بگذریم هر کس که اندک قدرت تشخیص سیاسی و چشم بینا داشته باشد این را به روشنی می بیند که هیولای بیکاری و فقر مزمن چگونه دمار از روزگار مردم در آورده است و به همین دلیل از هر حرکت اعتراضی و در این مورد "جنبش علیه بیکاری" حمایت می نماید و با آن همسو می شود.

از ابتدای امر برای ما روشن بود که این حرکت هنوز با یک جنبش اجتماعی که حاصل وحدت و همسویی کارگران شاغل و ارتش بیکاران و سایر مزدبگیران باشد فاصله زیادی دارد. شکل دادن به یک چنین جنبشی امر مبارزه سیاسی سازمان ما و هر سوسیالیست و آزادیخواه دیگری را تشکیل می دهد

که به نابرابری و استثمار و ستم معترض است. از این نظر اعتراض و حرکت جاری یک حرکت درخود و منزوی باقی نخواهد ماند. کما این که ما از هر حرکت و جنبش حق طلبانه بی که بتواند بهبود و گشایشی در زنده گی و معیشت طبقات محروم بار بیاورد، حمایت و استقبال می نمایم و تا همین جا و همین حد هم برای ما حمایت و دفاع از آن اهمیت دارد. مبارزه طبقاتی میان کارگران و سرمایه داران یک مبارزه دائمی و جاری است و حدت و شدت آن بسته به وضعیت های خاص و تناسب قوای اجتماعی و طبقاتی می باشد. همانطور که می دانیم هر حرکت اجتماعی و هر تعرض و تقابل طبقاتی از یک جایی سر بر می آورد و همه گیر می شود. ولی پیش شرط این که این حرکت به یک حرکت همه گیر و به یک جنبش رادیکال و مدعی تبدیل شود سازمانیابی و اتحاد کارگران و اقشار محروم جامعه است. یکی از ویژه گی های سوسیالیسم کارگری این است که راجع به پراتیک اجتماعی طبقه کارگر و راجع به سیاست هایی حرف می زند که اگر این طبقه آن را اتخاذ کند آنگاه می تواند به پیروزی برسد. در نتیجه سازمان سوسیالیست های کارگری بحث از مبارزه در بعد اجتماعی و طبقاتی می کند و در این چارچوب دخالتگری در این جنبش برایش حایز اهمیت است.

**سوسیالیسم کارگری:** شما به حیث یک جریان سوسیالیستی رادیکال، نتایج این حرکت اعتراضی را چگونه پیش بینی می کنید؟ آیا این حرکت اعتراضی نقشی در بیداری طبقاتی جامعه افغانستان در حال و آینده ایفا خواهد کرد؟

**فهییم آزاد:** در پاسخ به پرسش قبلی نیز به این مسأله اشاره شد که ما این حرکت را محصور و محدود به اعتراض و تحسن یک تعداد آدم بیکار تحصیل کرده نمی کنیم و چنین تعبیری از آن را هم نمی پذیریم و نادرست می دانیم. به هرصورت این حرکت با اعتراض تعدادی از کسانی که یا خود جزء ارتش ملیونی بیکاران اند و یا هم این چالش بزرگ اجتماعی را از یک منظر طبقاتی درک کرده اند و نسبت به آن معترض اند آغاز شد. از آن جایی که این حرکت به اساسی ترین و بنیادی ترین معضل جامعه ارجاع داده است می تواند بخش گسترده‌یی از جامعه بویژه ارتش بیکاران را که رقم ارائه شده آن بالغ بر ۱۳ میلیون نفر است حول پلاتفرم و پرچم واحدی بسیج نماید. (نمی دانم که زنان که نصف بیشتر جمعیت کشور را تشکیل می دهند، جزء این احصائیه و ارقام هستند یا نه؟ چون میدانیم که در مناسبات حاکم موجود در افغانستان، زمینه کار برای تعداد کمی از زنان، آنهم در شهرها، میسر است، پس طبیعی به نظر می رسد که احصائیه فوق شامل حال زنان نمی شود. مگر اینکه با یک حساب کلی که زنها نصفی از نفوس جامعه اند، آنها هم به صورت اجمالی شامل این احصائیه باشند.) این که علی‌الرغم گسترده‌گی فقر و بیکاری امر اتحاد کارگران شاغل و بیکار و سایر اقشار محروم حول یک پلاتفرم واحد با بطاقت و کندی پیش می رود، دلیل عینی و مادی در تاریخ مبارزات کارگری

در جامعه افغانستان دارد، اینجا تشکل‌های رسمی و نیمه رسمی بی که در چهارچوب نظام فعالیت می نمایند مطمح نظر نیستند. از نظر ما عدم سازمانیابی و نبود تشکل مستقل کارگران و سنت مبارزه متشکل دلیل اصلی این بطاقت به شمار می‌رود.

این روشن است که طبقه کارگر افغانستان نه مسؤول فلاکت اقتصادی است و نه مسؤول به وجود آمدن بیکاری. هرچند هستند فعالان چپ و جامعه مدنی که از این حرکت و بالتبع از طبقه کارگر چنین توقعی و خواستی دارند و آن را در پلیمیک‌های شان با فعالان اعتراض کنونی نیز اظهار داشته اند. طبقه کارگر برعلیه بیکاری و برای بهبود زنده‌گی و تحمیل هرچه بیشتر رفرم به نفع خودش ناگزیر از مبارزه با بورژوازی و دولتش است. جنبشی که حاصل وحدت و سازمانیابی کارگران مزدی است می تواند تحقق مطالبات و خواست‌های برحق "جنبش علیه بیکاری" را ضمانت کند و برای خلاصی و رهایی از بلایا و نکبت‌های نظام کنونی باید و لازم است که متحد، منضبط و یکپارچه عمل نماید.

دولتمردان و صاحبان قدرت سیاسی از طرق مختلف تلاش کرده اند و می‌کنند که معضل بیکاری را نه حاصل نظام و سیاست‌های اقتصادی اش بلکه چیزی گویا بیرون از اختیار این‌ها، جلوه دهند. پیام و پیغام شان هم این بوده و است که معضل بیکاری امری جمعی اجتماعی و مرتبط به همه است، بناءً همه دست به دست هم داده، به خصوص کارگران چه شاغل و چه بیکار، در قدم اول قربانی دهند و به تمهیدات نظام برای سود سرمایه گردن بگذارند، تاراه حلی برای آن جستجو گردد. بیکاری نتیجه مستقیم و طبیعی کارکرد حکومت کنونی و نظام سرمایه‌داری است. بدون هیچ تردیدی بیکاری از عظیم ترین بلایایی است که زنده‌گی بخش عظیمی از اعضای جامعه را به تباهی و نیستی مواجه ساخته است. هماگونه که

فعالان "جنبش علیه بیکاری" خود به درستی بر شمرده اند که بیکاری عامل اصلی تمامی معضلات اجتماعی دیگر از جمله فقر، رواج هرچه بیشتر تن فروشی، اعتیاد، مهاجرت، تمویل نیروی انسانی جنگ، خشونت و جنایت و... است. همه این‌ها به سهم خود بیشترین فشار را بر کارگران از جمله کارگران بیکار وارد می‌آورد، حقیقتی که برای هیچ کسی پوشیده و پنهان نیست. از نظر حرکت جاری و کسانی که قربانی فقر و ناهنجاری‌های دیگر اجتماعی ناشی از بیکاری هستند، باید هرچه زودتر برای رفع و رجوع آن چاره‌جویی صورت بگیرد و درنگی در کار نیست. در آغاز این حرکت اجتماعی را از چپ تا راست جامعه، به خصوص حکومت و مراجع قدرت، جدی نگرفتند و شاید چنین می‌پنداشتند که این حرکت نیز مانند تمامی حرکت‌های اعتراضی دیگر خود فروکش خواهد نمود و اگر اینطور نشد می‌توان آن را به ساده‌گی و با توسل به ابزار تطمیع و ارعاب از صحنه راند. اما تا به حال به یمن عمق و پهنای اجتماعی بی گسترده فقر و بیکاری و همچنین تیزی، درایت و استاده‌گی فعالان این حرکت، علی‌الرغم همه فشارها، و عدم محدود شدنش به یک حرکت زودگذر و اکسیونی، است که فعالیتش ادامه یافته است. البته باید اذعان نمود که در صورتی که این حرکت نتواند حمایت ملیونی کارگران شاغل و بیکار جامعه و همچنین جنبش آزادیخواهی را جلب نماید و مهمتر از آن اگر نتواند خودش را سازمان دهد و افق روشنی را برای تداوم مبارزه اش ترسیم نماید خطر فروپاشی و در نهایت فراموش شدنش وجود دارد. چون حرکت‌های اعتراضی و اکسیونی هم نهایی دارند و نمی‌شود آن‌ها را بدون پشتوانه و نهاد جنبشی سر پا نگهداشت و ادامه داد. تا همینجا هم این حرکت، که با وجود چالش‌های موجود در سر راهش، موفق عمل



**سازمان سوسیالیست‌های  
کارگری برای آزادی، برابری و  
سوسیالیسم مبارزه می‌کند،  
برای تقویت صف آزادی  
خواهی و برابری طلبی و  
برای تحقق آرمان  
سوسیالیسم به آن  
پیوندید!**

**از سایت‌های سازمان  
سوسیالیست‌های کارگری  
افغانستان بازدید نموده و آنها را  
به رفقا و دوستان تان  
معرفی نمائید!**

[www.workersocialist.org](http://www.workersocialist.org)

<https://www.facebook.com/workersocialism>

[www.asrejadid.org](http://www.asrejadid.org)

زنده‌گی به مواد مخدر و فحشا رو آورده اند. "جنبش علیه بیکاری" با روشن ساختن افق مبارزاتی اش و فراتر رفتن از یک حرکت اعتراضی و شکل دادن به یک جنبش اجتماعی می‌تواند بارقه امید را در دل سیاهی و تباهی زنده سازد. آنگاه و فقط آنگاه است که می‌تواند در یک عرصه گسترده‌تر اجتماعی طبقه کارگر و سایر مزدبگیران و ارتش ملیونی بیکاران را در مقابل تعرض بیشمارانه بورژوازی و "دولت وحدت ملی" بسیج و متشکل نماید. "جنبش علیه بیکاری" در این راه از تجارب غنی مبارزات جهانی طبقه کارگر باید سود ببرد. این حرکت میتواند نقش مهمی در بسیج طبقه کارگر افغانستان ایفا کند. این انزجار و نارضایتی برحق مردم، در رأس طبقات محروم جامعه هرچند که می‌تواند مورد رجوع باشد ولی کافی نیست. طبقه کارگر برای عبور از این وضعیت و تحمیل حتی مطالبات صنفی اش نیز به وحدت، آگاهی و به سازمان نیاز دارد.

بلی یقیناً که این حرکت می‌تواند منجر به بیداری طبقاتی در جامعه و در میان طبقه کارگر و سایر اقشار محروم و تحت ستم گردد در صورتی که بتواند اتحاد بین کارگران شاغل و بیکار و مزدبگیران را تأمین نماید. صدالبته که این کار ساده و سهلی نیست. تلاش و نیرو می‌خواهد و مهمتر از آن سازمانیابی و طرح روشن طبقاتی؛ بیکاری و عواقب فلاکت بار آن بر دوش کل طبقه کارگر از شاغل و بیکار سنگینی می‌کند. "جنبش علیه بیکاری" همانطور که از نام آن برمیاید باید ظرف اتحاد کارگران و اقشار تهی دست جامعه بر علیه بیکاری باشد.

کرده است و جرقه‌یی است در انبار باروت خشم توده‌های ملیونی. این را این اواخر قدرت حاکمه و نهادها و مجامع مرتبط به رژیم و همچنین جامعه مدنی و پارلمان و نهادهای قومی-تباری همه درک کرده اند و بر همین مبنا و اساس است که هر کدام در تلاش اند تا با اعلام حمایت و اظهار دلسوزی به نوعی از آن سود سیاسی ببرند. نهادها، احزاب و اشخاصی زیادی این روزها در خمیه تحصن جمع می‌شوند و عکس یادگاری می‌گیرند. کسانی که امروز تمام اقتدار سیاسی و اقتصادی جامعه را در دست دارند و هست و بود آن را چپاول کرده اند و خود عامل و بانی فقر و بیکاری و ارتجاع و جنگ در این جامعه هستند، دارند اشک تمساح می‌ریزند. این-ها کور خوانده اند، کارفرماها و بانک-داران شریک در قدرت سیاسی که خود با بیرون بردن سرمایه‌های نجومی شان، برای کسب سود هرچه بیشتر، به کشورهای حوزه خلیج و مناطق دیگر زمینه ساز فاجعه کنونی اند، نمی‌توانند از خود سلب مسؤلیت نمایند. دولتمردان و حامیان شان مسؤول فاجعه بیکاری و تمامی بلایای ناشی از آن هستند. امروز نسل جوان با به جان خریدن هزاران خطر در جستجوی زنده‌گی بهتر افغانستان را ترک می‌کنند و طعمه امواج دریا ها می‌شوند و همه آرزوهای شان برای رفاه و زنده‌گی انسانی در دل امواج مدفون می‌شود. کتله وسیعی آن‌ها برای فرار از فقر و مرارت و درد



**نه پشتون، نه تاجک، نه هزاره، نه  
ازبیک... بلکه همه بیکاریم!**

## عربده کشی عده چپ های قدیم در مورد عرق ملی و افغان و افغانیت

ح. بریالی

میشوند. در این که این جریان چپ رفرمیست در برنامه اش، به نام ملی دموکراتیک، خود را هوادار رفع ستم ملی تبارز میداد و ادعا میکرد که به نابرابری تاریخی اقوام در افغانستان پایان می بخشد، شکی نیست. اما همان گونه که ما بارها متذکر شده ایم، تاریخ سیاسی جامعه نه به نیات و باورها بلکه به پراتیک احزاب و جریانات نگاه میکند، بناءً در همان حله اول و با پیروزی کودتای ثور و از همان اولین تقسیم قدرت میان آن حزب، برتری خواهی آشکار قومی عملاً نمایان گشت. تره کی و امین سکان های اصلی رهبریت را در دست گرفتند. تره کی کسی بود که نمی خواست به زبان دیگری غیر از زبان پشتو سخنرانی و گفتگو نماید. در زمان وی بود که مرحله تصفیة حزبی بر مبنای قومی آغاز گردید. این تصفیة های خونین در زمان زمامداری حفیظ الله امین با آغاز تهاجم علنی نظامی و سرکوب سائر اقوام افغانستان، به اوج خود رسید و به وحشت و بربریت کم نظیری دامن زد. افغانها اولین بار و در یک حاکمیت دولتی بود که به صورت آشکار فاشیسم قومی را تجربه میکردند. موج تصفیة های جناحی و چپی و قومی این رهبریت حزب دموکراتیک خلق حتی همراه با تبلیغات رذیلاانه آن حزب در دفاع از انترناسیونالیسم همراه بود.

با تجاوز قشون روسی، حفیظ الله امین رسماً از جانب خلف همان حزب به حیث فاشیست و اعمالش فاشیستی اعلام گردید و دلجویی ملموسی نسبت به قربانیان نشان داده شد. اما شخص ببرک کارمل نیز با وجودیکه همه روزه از تریبون های حاکمیت اش در دفاع از انترناسیونالیسم حرفی میکرد، ادامه در صفحه ۸

ارتجاعی و در کنار هم قرار داشتند و شعارهای فوق را فریاد می زدند. اصل مسأله ظاهراً از خواست درج نام "افغان" در کارت های هویت یا تذکره الکترونیکی شهروندان کشور ناشی میشود. که این خواست ناسیونالیست های قومی پشتون از چپ و راست با مخالفت ناسیونالیست-های تباری اقوام دیگر مواجه شده است.

این که نیرهای راست در طول تاریخ جوامع و منجمله افغانستان خود ایجادگران ناسیونالیسم-های متعدد بوده اند و آنرا مانند مذهب علیه بشریت به کار برده اند و می برند، بحثی است که اینجا بدان نمی پردازیم، بلکه در این مختصر به اثر پذیری چپ های قدیم افغانی آن ها که در گذشته قدرت سیاسی را در افغانستان در دست داشتند، حزب دموکراتیک خلق و بعداً حزب وطن، از ناسیونالیسم قومی اشاره میکنیم. می بینیم که زیر تأثیر کدام عوامل و گرایشاتی بقایای این چپ "افغانیت"، "پشتونولی" و خاک پاک را مایه تقدس می دانند و عوام فریبانه به ابزار های نهایت متعفن پوپولیستی متصل

روزهای گذشته در کابل چند تا شعار فوق ارتجاعی توسط دلالان قومی، بازمانده های چپ قدیم و راست ارتجاعی، به شانه کشیده شد. این شعارها در تظاهرات شهر کابل با دستار های جغه یی و پیراهن و تبنان های سنتی، فریاد زده میشد. "کسیکه افغان نیست باید از افغانستان بیرون شود" یا "ما افغانیت و اسلامیت میخواهیم" و غیره.

ترکیب طرفداران این شعارهای ارتجاعی قبلاً معلوم است. عده یی از هواداران حزب دموکراتیک قبلی به خصوص حزب وطن و هواخواهان نجیب الله مانند فیگورهایی چون جنرال طاقت و حزب ناسیونالیست "افغان ملت"، که داعیه اش پارچه پارچه ساختن مردم افغانستان به نام های قوم برتر و مهتر و بهتر، است از فعالان این غایله بودند، چیزی که برای همه آشکار است.

جناح راست و اسلامیست از طالبان تا حواریونش و حزب اسلامی گلبدین و سائرین با اتکا بر قوم گرایی "پشتون" در صف مقدم این حرکت



نتوانست به این برتری خواهی های قومی نقطه پایان گذارد بلکه برعکس با پشتون خواندن خود و اصدار دستور مبنی بر این که در کارتها یا دفترچه های عضویت حزبی باید هويت قومی اعضای حزب بصورت حتمی درج گردد، اولاً خود را منتسب به قوم برتر، یا گویا نخبه!! اعلام داشت و در ضمن زمینه را برای این افتراق و سواستفاده قومی، رسماً در داخل حزبش به صورت اتکا بر ترکیب ملی کادرها باز گذاشت. این که میگویند در سقوط نجیب الله کادرهای غیر پشتون آن حزب در قوای مسلح و رهبری حزب حرف آخر را زدند، خود تمثال برجسته یی از رشد تشکیلاتی آن حزب به اساس ترکیب قومی و گرایش رهبران این حزب به افتادن در خط چرکین حفظ منافع قومی و باز نمودن حساب های استراتژیکی روی این مسأله را به نمایش میگذارد.

نجیب الله آخرین رهبر آن حزب تا آخرین روزهای حاکمیت اش بر گرایش و تعلق قومی اش افتخار می نمود و در این مسیر تا جایی پیش رفت که حتی انجام کودتای نظامی دوستان هم ولایتی و هم تبارش نیز که شاید باعث سقوط زمامداری اش میشد، وی را از این انتخاب و گرایش قومی باز نداشت. در بحبوحه سقوط حاکمیت و اقتدارش، نجیب الله در برابر قدرت نظامی شمال و ائتلاف آنها با احمد شاه مسعود، ایستاده گی نمود و با تحقیر علنی اقوام دیگر و با فرستادن نماینده گان خاصش برای مذاکره با گلبدین حکمتیار، عدم فرارش از مرکز سازمان ملل به خاطر حساب باز کردن روی تعلقات قومی و زبانی با طالبان و غیره، سیمای روشن ابتزال و لغزش علنی موصوف را در تأیید تبارگرایی هایش بیان می دارد.

اینها و در مجموع کنش و سیاست های ناسیونالیستی آن حزب بود که کادرها و صفوف شکست خورده اما بازهم فعال در

عرصه برتری خواهی قومی - زبانی را برای جامعه افغانی به میراث گذاشت که امروزه نیز با شعارهای کربیه و کثیف "هرکه افغان نیست از افغانستان بیرون رود" و "یا" ما افغانیت و اسلامیت می خواهیم" وارد میدان میشوند.

این هیاهوی کثیف از منظر سوسیالیستی جُز بر انشقاق و انقطاب بیشتر جامعه و جز چاق ساختن کانونها و مهره های کثیف تبارگرایی و افتراق میان زحمتکشان هیچ اثر دیگری ندارد. مردم زحمتکش افغانستان بدترین و ضد انسانی ترین تجارب برتری خواهان قومی و ناسیونالیست های کور را به خصوص در همین ۳۵ سال تجربه کرده اند. بدترین صدمه های ضد انسانی را زحمتکشان افغانستان از این قوم گرایان و کانون های فکری شان دیدند. تمام زحمتکشان افغانستان چه تاجیک، پشتون، ازبیک، هزاره و ترکمن و غیره به چشم سر دیدند که نفی دیگران و تمامیت خواهی های ارتجاعی قومی جُز بربادی و سیاه روزی ارمغانی نداشته است. تاریخ تعالی انسان هیچگاه با هويت قومی و نژادی اش گره نخورده است و در آینده نیز چنین نخواهد بود، بلکه چیزیکه مسلم است انسان محوری و احترام اصالت انسان است. باید به صف واقعی نژاد انسان چنگ انداخت، باید عرصه را برای تاخت و تاز تبارگرایان و مقدسان خشک مغز قومی تنگتر کرد وصف نیروهای آزاده فارغ از رنگ و تبار و هويت های قومی را گسترده تر ساخت. باید به جنبش شکست خورده سوسیالیستی پیوست و تاریخ جدید و حقیقی انسان افغانستان را زنده ساخت. تاریخی که درس عبرتی از آزاد زیستن و فارغ از کلیشه های ارتجاعی و ناسیونالیستی باشد.

باید منحرفین به ظاهر چپ را که پراتیک شان سبب ساز دشمنی های رنگارنگ میان اکثریت زحمتکشان افغانستان گردیده است رسوا ساخت و اُبهت متمدنانه فرهنگ نه وطنپرستی، نه خون شریکی، نه جانم فدای افغانیت و اسلامیت را جاگزین کلیشه های کثیف ملی و قومی ساخت.

ادامه صفحه ۱۷

این فاشیستان قومی که از این رنج و درد و مصیبت ها و عذاب های چندین دهه مردم درس نگرفته اند حالا مشغول این اند که اطلاق "افغان" یا نگفتن آن به مردمان ساکن افغانستان، مترادف است به همه محسنات و خوشبختی ها و یا برعکس دوام اسارت و بدبختی های انسان درمانده افغانستان.

ما اعتقاد داریم که این کشمکش تهوع آور فقط و فقط برای سرکرده گان کثیف فاشیسم قومی کمک می نماید و هیچ ربطی به فلاکت، فقر، بیکاری و بدبختی زحمتکشان افغانستان ندارد. این کشمکش ارتجاعی جُز چاق ساختن ناسیونالیسم کور قومی، فربه ساختن رهبرانی که در پشت این سناریو صف بسته اند، اختلاف میان طبقه کارگر و روشنفکران جامعه و خوشنودی لیدران پوپنک زده قومی و زبانی، هیچ پایان دیگری ندارد. باید علیه چنین سیاست های تفرقه افکنانه ایستاده شد و راه چاره و بیرون رفت از چنین کشمکش های کثیف را نه در کلیشه های ملی قومی بلکه در انسان محوری انسان افغانستان، در ستم همیشه گی طبقاتی ای که از ایجاد افغانستان تاکنون ادامه دارد، جستجو نمود. باید تمام نیرو را در مبارزه علیه ستم های عربانی که حاکمان این سرزمین اعم از تمام این ملیت های نام نهاد بالای مردمان زحمتکش افغانستان تحمیل نموده اند متمرکز ساخت. "جوانان سوسیالیست" عقیده دارد همان طوریکه هويت های بورژوازی غنی و عبدالله و کرزی و نواز شریف و خامنه یی و بوش و بلیر و غیره با وجود ملیت ها و طرز لباس پوشیدن ها و زبان مادری آنها یکی است، تمام تمامیت خواهان و سران قومی افغانستان را نیز با وجود تفاوت های شکلی و زبانی و ملیتی شان یکی میدانند و از هويت انسانی انسان افغانستان ولو زیر هر نامیکه باشد، دفاع میکند و ملیت، مذهب و ناسیونالیسم را حقارت و اسارت انسان میدانند.



# وضعیت کار و بیکاری جوانان و زنان در افغانستان

افسانه خاشع

شاید هم اینها آنقدر در حصارهای تنگ شان خو کرده اند که دنیای بیرون از چهار دیواری قصرهای شان و آنچه را که در بیرون در سطح جامعه هر روزه اتفاق می افتد نمی بینند. جامعه و مردمانش مخصوصاً نسل جوان آن بیدار گشته است و ممکن نیست دیگر آنها را به وعده و وعید فریفت. اشرف غنی که به مناسبت عید قربان صحبت می کرد در طی سخنرانی اش باز به این طرفند متوسل شده و گفت: "ما و شما باور داریم که پس از هر سختی، آسانی وجود دارد و روزهای خوش و تابان در انتظار مردمی است که رنج دیده و زجر کشیده اند." به سیاق این گفته مرسوم و معروف جامعه: "بزک بزک نمیر که جو لغمان می رسد"، اشرف غنی و همراهانش در قدرت حاکمه انتظار دارند که مردم به این گفته های میان تهی دل خوش کنند و برای آینده "خوش" و "تابان" به وضعیت فلاکتبار کنونی که حاصل سیاست و "درایت" این نیروها و فیکورها است، تمکین نمایند. بیکاری و بی امنیتی کنونی و بر بنیاد آن فقر و تنگدستی، فحشا و اعتیاد جاری و ساری از معضلات اصلی و اساسی جامعه است که خود محصول سیاست های این دولت و مناسبات و ساختارهای حاکم می باشد.

نگرانی از هیولای بیکاری حتی در میان کسانی که در دستگاه های دولتی و نهادهای خیریه و انجوها کار می کنند نیز مستولی است. نگرانی از این که فردی کارش را از دست دهد تنها یک دغدغه شخصی و فردی فرد شاغل نیست بلکه همه گیر است و مشغله همه اعضای خانواده را مخصوصاً در میان اقشار زحمتکش و طبقه کارگر که اکثریت جامعه را می سازد، تشکیل می دهد.

به دلیل فقر و بیکاری مزمن حتی کسانی که در زمان حاکمیت و اقتدار سیاسی طالبان از کشور

متکی به کمک های کشورهای دیگر و نهادهای بین المللی است. دولت افغانستان طی این چهارده سال و به خصوص سران "دولت وحدت ملی" آنچه که گفته اند و وعده داده اند وعده های میان تهی بوده است. در همین حال که منابع عظیم مالی سرازیر شده بین مافیای قدرت تقسیم شده و مردم به خصوص طبقات زحمتکش از آن بهره یی جز محنت و فقر بیشتر نبرده اند. اگر غنی و عبدالله و حواریون شان فراموش کرده باشند ولی مردم به یاد دارند که این دو دلقک بازار مکاره سیاست در افغانستان چگونه در کامپاین های انتخاباتی شان، شش ماه قبل از جلوس شان بر مسند قدرت، به مردم وعده می دادند که با به قدرت رسیدن این ها همه آرزوها برآورده خواهد شد و امنیت و آسایش و رفاه در کلبه های مردم را دقالباب خواهد کرد.

اگر کرز با پُر رویی تمام از جوانان بیکار و تحصیل کرده می خواهد که تحمل نموده و به این مشقت تن در دهند و برای جستجوی کار و زنده گی بهتر کشور را ترک نکنند غنی و عبدالله وعده سر خرمن می دهند و مدعی ایجاد زمینه های شغلی طی ۲ یا ۳ ماه دیگر اند. اشرف غنی نیز چندی قبل از مردم خواست تا از کشور خارج نشوند چون به زعم او اوضاع دارد رو به بهبود است؟! گویی سران حاکمیت پوشالی همه کور اند و کر و فرار میلیونی مردم از سر فقر و بیکاری را نمی بینند.

تحقیق انجام شده در بین ۶۳ کشور جهان نشان داده است که سالانه ۴۵۰۰۰ نفر به دلیل بیکاری دست به خودکشی میزنند. این تحقیق سطح بیکاری میان زنان و مردان در تمام جهان را نشان می دهد. آمار بیکاری در بین کشورهای قاره اروپا خیلی متفاوت است. مثلاً در اسپانیا و یونان آمار بیکاری حدود ۲۵ درصد است در حالی که در اتریش و ناروی، آمار رسمی بیکاری حدود ۴ تا ۵ درصد می باشد.

اما در افغانستان مشکل بیکاری یکی از بزرگترین چالش های مردم افغانستان به شمار می رود، به ویژه در بین نسل جوان کشور، حدود ۶۰ درصد از جمعیت کشور را جوانان زیر ۳۰ سال تشکیل می دهد، مگر متأسفانه دولت مزدور و حامیان جهانی آن برای رفع مشکل بیکاری و ارتقای سطح زنده گی مردم هیچ برنامه اقتصادی بی ندارد تا بر اساس آن اقتصاد جامعه شگوف شود. به دلیل ۴ دهه جنگ و بحران و سلطه نیروهای ارتجاعی در شکل و شمایل مختلف تمام زیربناهای اقتصادی جامعه افغانستان نابود و ویران شده است و این کشور یکی از فقیرترین کشورهای جهان معاصر به شمار می رود.

از برکت این وضعیت و بی عرضه گی حاکمیت و مافیای قدرت مردم افغانستان



فرار کرده بودند و در کشور های همسایه پناه برده بودند و به لحاظ ایدئولوژیک نیز قرابت و پیوندی با طالبان و سیاست‌های آن نداشتند و پس از سرنگونی دولت طالبان دو باره به امید زنده‌گی بهتر، کار و رفاه اجتماعی به کشور برگشته بودند، امروز برخی از آنها از سر این اجبار واقعی است که خود را در کنار طالبان می‌یابند. این روشن است که یگانه عامل پیوستن آنها به نیروهایی چون طالبان فقر و بیکاری است.

این گفته که "می‌توان از نیروی جوانان برای ساختن آینده آباد و بهتر استفاده کرد." همیشه و در طول تاریخ معاصر افغانستان از جانب حاکمیت و کسانی که قدرت سیاسی را در دست داشته اند استفاده شده است. دولت کنونی نیز هر روز و از مجاری مختلف این ادعا را مطرح می‌نماید ولی در عمل کاری در زمینه انجام داده نمی‌شود. چنانچه که شاهدیم با وجودی که تقریباً اکثریت نیروی کار در کشور را جوانان تشکیل می‌دهند مگر متأسفانه از پتانسیل و ظرفیت و خلاقیت‌های جوانان استفاده لازم صورت نمی‌گیرد. آنجایی هم که نسل جوان مورد توجه بوده چه از جانب دولت و چه از جانب احزاب و نهادهای سیاسی مذهبی و قومی به عنوان سیاهی لشکر و در خدمت پیشبرد سیاست‌های معین مورد بهره برداری قرار گرفته اند.

جوانانی که با وجود داشتن مدارک تحصیلی عالی قادر به تأمین معیشت شان نیستند و دنبال کار از این اداره به آن اداره و انجو سرگردانند، اغلباً احساس ناامیدی و ناامنی می‌کنند. این نوع احساس در نسل جوان کشور هر روز در حال گسترش است، و گاهی هم منجر به بی‌ثباتی اجتماعی می‌شود. برخی از جوانان بیکار در افغانستان به قمار و مواد مخدر پناه می‌برند و معتاد می‌شوند، به ویژه مردان جوان. تجسم مادی این سرخورده‌گی و

ناامیدی را می‌توان در افزایش ارتش معتادین در شهرهای بزرگ از جمله شهر کابل دید. چندی قبل یکی از آشنایان ما که شش ماه بیکار بود و چیزی در بساط نداشت تا مخارج خانواده و فرزندانش را تأمین نماید از تشویش و افسرده‌گی زیاد سخته کرد و مرد. خانواده‌ها و فرزندان اشخاص این چینی که نان‌آور شان را از دست داده و می‌دهند چگونه می‌توانند زنده‌گی مصون و فارغ از دغدغه داشته باشند. این یک نمونه از هزاران هزار انسان است که هر روز با فقر و بیکاری دست به گریبان اند و با همین درد و رنج می‌سازند و می‌میرند.

آمار رسمی بیکاری در افغانستان چیزی بالغ بر ۱۳ میلیون نفر را در میان مردان نشان می‌دهد، در حالی که در این ارقام و آمار و به تبعیت از رسم و سنت رایج مردسالار، که انکار اجتماعی زنان را به گونه‌ی بازگو می‌نماید، نصف جمعیت جامعه که زنان باشد از قلم می‌افتند و شامل این ارقام نمی‌شوند. بنابراین رقم واقعی بیکاران جامعه و بر مبنای آن تبعات اجتماعی مخرب و آزاردهنده آن فراتر از این است که دولت پوشالی و حامیان جهانی شان ارائه می‌دارند. همانطوریکه آمار دقیقی از تجاوزهای جنسی و خشونت‌های خانواده‌گی و جنسی بر زنان هیچ وقت گزارش داده نشده است، هیچ آماری از بیکاری زنان نیز وجود ندارد. نه حالا و نه هم سی و یا چهل سال قبل، حتی در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق. برای دولت مردان افغانستان بیکاری و هم اشتغال زنان، حال بگذریم از گفته‌های سرکاری و تزئینی، موضوع مهمی نبوده و نیست.

هیچ وقت کار زن حساب هم نشده است چه در خانه و یا بیرون از خانه، همیشه در افغانستان معاش و درآمد زنان ارزش خاصی نداشته و ندارد، حتماً این را شنیده و یا تجربه کرده باشید که مردان خانواده‌ها به زنان و همسران شاغل شان گفته و امروز هم مطمئناً می‌گویند که: "فکر می

کنی اگر تو کار نکنی ما از گرسنگی می‌میریم و یا اینکه تو چه کار می‌کنی در دفتر هم شما زن‌ها صرف غیبت میکنید یا ناخن‌های تان را رنگ ناخن می‌زنید." زیاد تر خانواده‌ها با حقوق مرد خانواده زنده‌گی می‌کنند در حالیکه زنان با وجود داشتن مدرک و تحصیلات عالی خانه‌نشین هستند و از طرف شوهران شان حمایت مالی می‌شوند.

بنا به گزارش بانک جهانی، آمار مشارکت نیروی کار زنان بالای ۱۵ سال ۱۴,۴ در صد در سال ۲۰۱۲ را نشان می‌دهد در حالی که این رقم برای مردان ۸۰ در صد است.

همچنین باید یاد آور شد که حتی همین بخشی کوچک از زنان شاغل که فوقاً بدان اشاره رفته است نیز قادر به حفظ شغل شان نیستند و به دلیل آزار و اذیت از جانب همکاران مرد شان در محیط کار، توسط بسته‌گان مرد خود مجبور به ترک وظیفه و ماندن در خانه‌های شان می‌شوند و یا اینکه مردان خانواده برای حفظ "شرف و ناموس" شان مانع از کار زنان در بیرون از خانه‌های شان می‌شوند. در وضعیت کنونی حاکم ناامنی و جنگ بهانه‌ی است برای ممانعت تحصیل دختران و در گذشته نیز به دلیل سلطه باورهای مذهبی و مردسالار اکثر پدران و مادران از فرستادن دختران شان به مکاتب عار داشتند که امروز این مساله به گونه‌ی بیشتر تقویت شده است و به همین دلیل هم است که اکثریت زنان در افغانستان از سواد کامل بر خوردار نیستند و یا هم کاملاً بیسواد اند..

بدون زدودن اوهام مذهبی و باورهای ارتجاعی ضد زن و بدون کوتاه ساختن دست مذهب از زنده‌گی مردم و مهم‌تر از آن بدون مبارزه آزادی‌خواهانه و سرنگونی مناسبات مبتنی بر نابرابری و ستم و کسب آگاهی و حضور زنان در صف این مبارزه همراه با مردان جامعه نه تنها بیکاری و فقر ادامه خواهد یافت بلکه قدرت حاکمه تلاش خواهد نمود تا جامعه را در کل در چنبره قدرتش نگه دارد و وضع موجود را طبیعی و ازلی جلوه دهد.

بخش سوم

# روشنفکران ستمگر ستیز و ستمگر نوازان "روشنفکر"!

ر. پیکارجو

تا هنوز معما و درک ناشده باقی مانده و من در این کتاب تلاش میکنم تا آنرا إبهام زدایی نمایم. چون روشنفکر هنوز منحصر به خود بوده و به آزادی دست نیافته است لذا نمیتواند آنرا برای دیگران هدیه کند. اگر تفکر و اندیشه با زنده گی عملی متفکر و اندیشمند دمساز و همگام نباشد هر قدر هم بلند بالا باشد به درد بخور نیست. چون ما هنوز به "عقلانیت مستقل و خود بینانه فردی" و "فردیت مدرن" نرسیده ایم و در بند اوهام و سنتها و "افغانیت موروثی" باقی مانده ایم؛ به آزادی دست نیافته ایم و توانایی و ظرفیت جذب تفکر مدرنیت را کسب نکرده ایم و در سکوت مقدس و غفلت مندرس حیران مانده ایم.

سپس واژه ها را به بازی گرفته «آزادی» و «حریت» را که جز در فارسی بودن و عربی بودن فرق دیگری میانشان نیست، با آوردن سروده خرد ستیز و چرند پردازی از اقبال لاهوری، به دو مقوله جدا از هم و در تقابل باهم تقسیم و می نویسد: «... آزادی با فرد معنا پیدا می کند، و حریت، در جدا شدن از فرد و رسیدن به فناء فردانیت. آزادی در خود جاری شدن است و حریت از خود گریختن» آقای فرهود فراموش میکند که این آدمها هستند که مفاهیم و مقوله ها را با تکیه بر تعلقات اجتماعی و منافع و یا تعهدات طبقاتی شان تعبیر و تفسیر و پندارهای خویش را در گفتار و کردار خود بازتاب می دهند. پس إختلاف و إئتلاف را در واژه های «آزادی و حریت» نی بلکه مثلا در برخورد آقایان «فرهود و لاهوری» با این مقوله باید جست وجو و بررسی کرد.

او که در کوره راه های جلگه های به ظاهر آراسته و شاداب

فکر-متفکر-روشنفکر- کار روشنفکری پرسشگری - تعارض- سرمنشأ روشنفکری افغانستان- سنت و مدرنیت-فرماسیون- تجدد- مشروطه مشروعه- دین خوبی- مترسک- متن- گلابیاتور- غم نان- رویین تنی- مسخ- افلیج . نویسنده در گزینش عناوین کتاب برای آنچه در مورد روشنفکر و روشنفکری باید گفته آید تسلسل منطقی خوبی را در نظر داشته است. با مطالعه مطالبی که زیر عنوان «فکر» در چهار صفحه گنجانیده شده است دانسته می آید که مؤلف مسأله را با دیدی فراختر، واقع بینانه تر و تازه تر از دیگران نگریسته و سخنان تازه ای برای گفتن دارد، مگر در عین حال دیده می شود که قصد آنرا ندارد تا برای بررسی قضایای مورد نظرش پرونده طبقاتی گشوده و روشنفکران را با در نظر داشت تعلقات و تعهدات طبقاتی شان مورد بررسی قرار دهد.

همچنان به نظر می آید که او به مدرنیسم و مدرنیت دل بسته گی ویژه ای داشته و از اینکه روشنفکران ما نتوانسته اند به آن دست یابند اشک حسرت می بارد. چنان که قبلا نیز اشاره نمودیم، آقای فرهود از طبع شعری خوبی برخوردار بوده و بر واژه گان زبان فارسی چیره گی ویژه ای دارد، که ایشان را به سوی بازی با واژه ها کشانیده و باعث شده است تا با تکرار مکرات و ردیف کردن مرادفات، موجبات و زمینه های ملال خاطر خواننده را فراهم می آورد. چنان که اگر چنین نبود، می شد همین نخستین مطلب کتاب را، که چهار صفحه را در برگرفته است، در یک و یا دو صفحه گنجانید.

اگر من درست فهمیده باشم و در میان آنهمه گفته های قصار و فیلسوفانه تکراری راه خویش را گم نکرده باشم، جناب فرهود در این بخش می خواهد بگوید: فکر و متفکر و روشنفکر مفاهیمی ست که

«عصر مترسک /عصر روشنفکر مفلوج» عنوانیست سمبولیک و شاعرانه، که شاعر و پژوهشگر گرامی جناب محمد شاه فرهود آنرا برای کتابی که در نقد پدیده روشنفکر و جریان روشنفکری در افغانستان به رشته تحریر در آورده است انتخاب، و با تصویری از یک سوارکار خسته در سمت راست و آدمی به صلیب کشیده شده در سمت چپ، آنرا مزین گردانیده است.

کتاب با سروده ای از زنده یاد فروغ فرخزاد که ذلت پذیری روشنفکران را به تصویر کشیده است آغاز می یابد. و با خواندن نخستین مطلبی که تحت عنوان «مدخل» نگارش یافته است میتوان دریافت که نویسنده از طبع شعری زیبایی برخوردار بوده و توانسته است مطلب و مرام خود را در قالب عباراتی مسجع و آهنگین بیان نماید. چنانکه می نویسد: «پاسخ های روشن در درون متن، پراکنده و مبهم میماند. جواب ها در درون پرسش ها جان میگیرند. عصر مترسک، نقد نقد است. عصر مترسک پایان بت سازی و پایان گوساله های سامری است. روشنفکر نقاد، این سوژه منتقد خودش به حیث ابژه به زیر نقد می نشیند» و اما اینکه جناب فرهود عناوین و مطالب مطروحه در مدخل را از چه زاویه ای به بررسی می گیرد و از بررسی های خود به چه نتایج دست می یابد، کاریست که ما می خواهیم در حد توان خویش به آن پردازیم.

کتاب در هفتاد و پنج برگه و بدون داشتن فهرست مطالب و فصل و باب و عناوین اصلی و فرعی و زیر یک مدخل و نوزده عنوان جدا گانه نوشته شده است که عبارتند از: مدخل -

مدرنیسم و پست مدرنیسم و ساختارشکنی و تأویل و تفسیر متن (هرمنوتیک) حیران و سرگردان است این بخش را با آوردن عام گویی هایی ناروشن و میان تهی به پایان برده و می نویسد:

«روشنفکر از فکر آغاز می گردد. روشنفکر یعنی کسی که به روی رشمه فکر راه میرود، لایه های تفکر را می شناسد، و با مذاقه و فکر کردن، عنصر اولیه و پایه یی کار روشنفکری را پیریزی می کند. کسی که زنجیر را از پای فکر باز می کند، کسی که اندیشه و عمل را خلاقانه ترکیب می کند، به هر طریقی که کارش را انجام بدهد، کار روشنفکری انجام داده است.»

و در ادامه می افزاید: «در عصر ویرانی مؤلف نمی توان به استبداد رأی تمکین کرد. در عصر فروپاشی "ساختار" نمی توان با قطعیت، ساختاری اندیشید، در دوران تأویل متن نمی توان به سلطه معنا تسلیم شد. فکر، زیباترین و خطرناک ترین پدیده عالم است. فکر، چیزی است که ما آنرا تا هنوز جدی نگرفته ایم»

در رابطه به متفکر می نویسد: «... آنکه داده های خام را می گیرد، حس می کند، ترکیب می کند، از فلتر پیچیده ذهن می گذراند، تجزیه و تحلیل می کند، تفسیر می کند متفکر است.» و به این باور است که هر متفکری الزاما روشنفکر بوده نمیتواند مگر هر روشنفکری متفکر بوده می تواند.

زیر عنوان «روشنفکر» با مفروض داشتن صفاتی چون منتقد و معترض و روشنگر و نترس و فرهیخته و وارسته و مفلس و غیره و غیره... برای کسی که بتوان او را روشنفکر نامید و نیز با بر شماری صفتها و نمادهای زشتی چون جانی، جاسوس، اختلاسچی، خائن، سلطه جو، شارلتان، قاچاقبر فکر، بقال عقل، فریبکار، دمدمی مزاج، عصبی، متلون

و دهها صفت دیگر از همین دست، که عملا در وجود بسیاری از مدعیان روشنفکری دیده میشود، به کلی گویی و گزافه روی آورده و به عمق مسأله که همانا بررسی جایگاه و خاستگاه اجتماعی و طبقاتی روشنفکران می باشد نپرداخته است و تنها در یک جا و آنهم در پیوند با نا همگونی میان گفتار و کردار مدعیان روشنفکری و به گونه یی سطحی و ظاهر بینانه اشاره نموده می نویسد: «اگر روشنفکر، در موقعیت و روابط اجتماعی بررسی نگردد، در واقع فکر و کنش را از هم جدا ساخته ایم. روشنفکر در هر تعریف و هر مدلی که مطالعه شود، مجموعه ای از کارفکری و کنش و کردار را بیان میدارد... در کشور ویران ما مرز بین فکر کننده و کنشگر مبهم مانده است. کسانی وجود دارند که خود را روشنفکر مینامند و یا در برخی از دوره های زندگی خود، لباس روشنفکری به تن کرده اند، اما در روزگار دگر همین مدعیان روشنفکری، در قیافه جانی، جاسوس، شکنجه گر، اختلاسچی و خائن به ظهور رسیده اند. خائنی که خاک را به بلست می فروخت، حالا شعر و رمان مینویسد، شکنجه گری که برای تولید درد بر فرق دگراندیش میخ میکوبید، اکنون برای تولید عدالت و آزادی هورا میکشد، جنایتکاری که مغز متفکر و منتقد را با گلوله پاشان می کرد اینک در زیر نام نویسنده اوراد میخواند، مختلسی که وجدان را بتاراج می بُرد، حالا مفتی جامعه مدنی است...»

تحت عنوان «کارروشنگری» و «پرسشگری» و «تعارض» بازهم همان عام گویی های رومانتیک و شاعرانه و تکرار مکررات است و استدلالها و استنتاجهای سطحی و من درآوردی و نق زدنهای اخلاق مدار و آرمانگرایانه!

جناب فرهود که در بازی با واژه ها دست بالایی دارد با به کاربرد واژه «مارکسگرا» به جای «مارکسیست» نشان میدهد که از کاربرد واژه معمول و مروج «مارکسیست» یا می شرمند و یا هم هراس دارد، و مهمتر از آن این که او یک فرد

لیبرال و یک فرد به قول خودش مارکسگرا را پهلوی هم قرار داده و هر دو را با یک شلاق می کوبد، چنانکه زیر عنوان «پرسشگری» می نویسد: «چشمه از بالا خت است و بدبختی ادامه دارد، انتلکتوئل کسی است که اولتر از همه ادعا و تأویل خود را نص مقدس نداند بلکه قابل نقد و تردید بیانگارد. یک لیبرال یا مارکسگرا زمانی روشنفکر است که اولتر از همه افکار و ادعای خود را قابل نقد و انکار بداند، در یک گفتگوی خردگرا، به قدرت زدایی طرفین اعتقاد داشته باشد. خود را مالک حقیقت های بسته بندی شده نداند، چون حقیقت از تعارض و گفتگو ایجاد میگردد...»

در حالی که اگر منصفانه بنگریم یک لیبرال هرگز حاضر به پذیرش چنین معیاری نبوده همواره خود را مالک حقیقت و مارکسیستها را اتوپست، گزافه سرا، ماجراجو و نادان می پندارد، چنانکه هنگام بررسی آراء «فریدریک فون هایک» بنیان گذار نئولیبرالیسم خواهیم دید. ولی یک مارکسیست واقعی با مخالفین عقیدتی خویش هیچگاه همچو برخوردی نداشته و انتقادهای آنرا بی پاسخ نمی ماند و باب گفت و گو و مناظره اِقناعی و منطقی را همواره باز نگه میدارد.

از آنجایی که جناب فرهود به تقسیم کار در جامعه سرمایه داری و بُنمایه اقتصادی در تحولات و تطورات اجتماعی و مبارزات طبقاتی و انقسام جامعه به طبقات و اقشار و لایه های گوناگون بر مبنای منافع و مطالبات اقتصادی، توجه خاصی نداشته و به آن نمی پردازد؛ نتوانسته است خود را از بند ظواهر و پدیدارهای روبنایی یی که ظاهراً از هم متفاوت به نظر می آیند ولی در اساس همه از یک ریشه آب می خورند، رها ساخته علتها و زمینه های مادی پدیده ها را رد یابی و ابهام زدایی نماید، این امر باعث شده است تا ایشان

در برخی از موارد درگیر تناقض‌گویی‌های جدی و آشکاری گردد، به گونه‌ی مثال او در عین حالی که از سارتر به مثابه‌ی یک روشنفکر نستوه و وارسته تجلیل می‌نماید (ص - ۲۰) سیدجمال‌الدین افغانی این شخصیت مشبوه و بوقلمون صفت و بنیان‌گذار پان اسلامیزم و پدر معنوی اخوان المسلمین و اسلام سیاسی را نیز سخنور، سیاستمدار، و عملورز پرشور (ص- ۲۴) و متفکر مرفقی و تحول طلب (ص - ۳۵) قلمداد نموده و تلاش‌های ناسیونالیستی زهرآگین و تبارگرایانه‌ی محمود طرزی را نیز، چنانکه در آینده به آن خواهیم پرداخت، در یکجا به دیده‌ی قدر نگریسته و در جایی دیگر به نقد کشیده و نکوهش مینماید.

از یکسو مدعیان آغاز عصر روشنگری افغانستان با انتشار نشریه‌ی شمس‌النهار دوره‌ی امیر شیرعلی خان را با صراحت و قاطعیت و واقع‌بینانه سرزنش و این ادعا را «نعره‌های کاذب» و «گرافه» و نسل اول منورین را که به نام مشروطه خواهان، منورین و متجددین یاد می‌شوند افرادی نا آگاه از مفاهیمی چون مشروطه و تجدد و قانون و شورا و فرهنگ و جامعه‌ی مدرن و مدنی و شهروند و... میدانند (ص - ۳۲) و در جای دیگری می‌نویسد: «... نسل‌های گذشته در مقایسه با وضعیت فعلی، متفکرانه تر و عملی تر می‌اندیشیدند. با سنت و قدرت و استبداد معامله نمی‌کردند، اما امروزه با سرکار و سنت برخورد منفعت‌جویانه صورت می‌گیرد...» (ص- ۲۵)

زیر عنوان «سنت و مدرنیته» ضمن شناسایی این دو مقوله از دیدگاه شارل بودلر شاعر و منتقد سمبولیست قرن نوزدهم فرانسه و پرداختن به پاره‌یی از مسائل جدی و کاستی‌ها و آسیب‌های مزمین و دست و پا گیر کنونی در حلقات روشنفکری افغانستان می‌خواهد برای این

پرسش پاسخی پیدا نماید که چرا «سیرالعباد الی المعاد» سنایی غزنوی بزرگترین قصیده‌گوی و مثنوی‌سرای متصوف زبان فارسی در قرن یازدهم میلادی با وجود دو قرن قدامت نتوانسته است همانند «کمیدی الهی» دانته آلیگری شاعر قرن سیزدهم ایتالوی که شهر فلورانس و ایتالیا و اروپا را تکان داد و به لرزه آورد و کلید ورود به رنسانس شد، کم از کم شهر غزنه را تکان داده و به رنسانس غزنه و خراسان مبدل گردد؟! و در پاسخ به این پرسش تیشه به ریشه نزده و به جای پرداختن به آموزه‌های بنیادی خرد سوز و عقل ستیز اسلام؛ به مسائل فرعی و پیرامونی پرداخته است، مگر با این هم با اشاره به آسمانی بودن پیام سنایی و زمینی بودن پیام دانته و منفعل بودن تفکر صوفیانه سنایی و سیر و سلوک و عشق و شهود و انفصال وی از تعقل و آگاهی و خرد ورزی، در برابر تحریک و پویایی و عصیانگری دانته در کمیدی الهی در جهت شوراند و تحریک بخشیدن به عقل نقاد و ویژه‌گی‌های دیگری از این دو اثر به نکات جالب و قابل توجهی انگشت‌گذاری کرده است، که درخور ستایش است.

آنگاه که از دین و دین باوری زیر عنوان «دین‌خویی» سخن به میان می‌آورد، به تأسی از گرایش‌های لیبرالیستی و پوپولیستی‌یی که بخش بزرگی از جهان بینی او را تشکیل می‌دهد به جای اینکه رگه‌ها و لکه‌های ننگین دین‌خویی موجود در باورها و کنش‌های مدعیان روشنفکری را مستقیماً نقد و نکوهش کند به سراغ پرچمی‌ها و خلقی‌ها رفته جنایات هولناک و نا بخشودنی‌یی را که آنان در دوران حکمروایی شان در حق مردم افغانستان روا داشته اند و سرخ‌نمایی‌های مسخره و دین ستیزی‌های احمقانه آنان را به گونه‌ی واقع‌بینانه به باد انتقاد گرفته و نکوهش می‌نماید. و اما

در مطابقت با عنوان این مبحث به گونه‌ی بسیار عامه پسند و سطحی‌نگرانه تنها اینقدر یاد آور می‌شود که گویا تنظیم‌های جهادی و طالبان مقولات "جهاد و مجاهد و نعره‌ی تکبیر و دولت اسلامی و طلبه و ملا" را بدنام کرده اند، در حالی که آنان جز تطبیق شرع اسلامی و احیای اسلام ناب محمدی و تلاش در جهت وادار ساختن مسلمانان به زنده‌گی در شرائطی همانند با شرائط صدر اسلام کار دیگری انجام نداده اند.

وی تحت همین عنوان بازم به عام‌گویی و تکرار مکررات روی آورده می‌نویسد: «اعتراف نمائیم که ما روشنفکر مفلوجیم، روشنفکر تنبل و تیارخور، روشنفکر گم شده در فتوای ایزم‌ها و جزم‌ها. بعد از طی صدسال هنوز نشسته بر یابوی قرن بیست و یکم، نه به درک عقلانی روشنگری و مدرنیته و پسامدرن رسیده ایم و نه به فهم و گفتگوی متعارض سنت. درک مان درک مفلوج است. به همین خاطر گاهی صد فیصد روشنفکر هستیم و گاهی صد در صد ضد روشنفکر... کار ما زمانی زارتر می‌گردد که هنوز مسئله و پرسش‌های دشوار و بنیادین را مطرح کرده نمی‌توانیم. بجای پرسش بدنبال پرستش تابوهای موروثی سر در گریبانیم ... هنوز می‌ترسیم که تاریخ خونآلود این خطه را به نقد بکشیم. کشمکش فکری بپا کنیم. هر تعلق‌ی را بی‌بیکانه مورد بررسی قرار بدهیم...» و

بیانات و اعترافات دیگری از این دست. او این مبحث را با آوردن نقل قولی از کتاب «خدمت و خیانت روشنفکر» نوشته‌ی جلال آل‌احمد به پایان می‌برد که نوشته است: «روشنفکر کسی است که فارغ از تعبد و تعصب و دور از فرمانبری، اغلب نوعی کار فکری می‌کند و نه کار بدنی و حاصل کارش را که در اختیار جماعت می‌گذارد کمتر قصد جلب نفع مادی می‌گذارد، یعنی حاصل کارش بیش از اینکه جلب نفع مادی و شخصی باشد حل مشکلی اجتماعی است.»

در این زمینه قابل یاد آور است که جلال آل احمد قبل از آنکه در برخورد با دین و دین خوئی با خود کنار بیاید و تصفیة حساب نماید زنده گی را وداع گفت، او یک غرب ستیز، استقلال طلب، ناسیونالیست و دموکرات بود و از آزادی همان را که آقای فرهود «حریت» می نامد در مد نظر داشت.

زیر عنوان «غم نان»، انگیزه ها و دشواری ها و ناگزیری هایی را که بینش و کنش روشنفکر را پیریشان ساخته و او را از مسیرستمرگ ستیزی منحرف و به انسانی مأ یوس، منفعل و منزوی و یا هم ستمگر و ستمگرنواز و شارلتان و مداح و متملق مبدل می نماید بر شمرده و می نویسد: «... عصر ما عصری است که روشنفکر را از پرستشگر به پرستشگر تبدیل کرده است.» و این مبحث را با این جمله که «غم نان نمی تواند بهانه خوبی برای مسخ شدن روشنفکر باشد.» به پایان می برد.

هرچند جناب فرهود در لابه لای این اثر وزین خویش با حقیقت نگری و جرأتی بی نظیر به روشنگری ستایش برانگیزی پرداخته و از روی بسیاری از واقعیتهای تلخ تاریخ معاصر کشور پرده برداشته است، مگر با اینهمه متأسفانه مترسکهایی هست که مصلحت جویانی چون وی را هراسان نگهداشته و به تناقض گویی و امی دارد و صراحت لهجه یی را که یک روشنفکر واقعی باید داشته باشد از وی می رباید، ورنه چگونه میتوان شخصی را (منظور محمد بیگ طرزی است) در عین زمان هم «مدرنست»، شخصیت ملی، دانشمند، شاعر، مترجم و سیاست مدار عالی مقام» (ص ۴۶) نامید و هم «نویسنده سنتی، غیرمدرن و مدافع سلطنت مطلقه و استبداد، ناتوان از درک مقوله هایی چون شورا و جمهور و جمهوری و آزادی و گیرمانده در منگنه سنت و دین خوئی» (ص ۴۴-۴۵) و «گیر مانده در عقل

تکنولوژیک، ناسیونالیسم قومی، سلطنت اسلامی و پان اسلامیزم» (ص ۴۰) آری این مترسکههای نیرومند امروز است که فرهود را از روشنگری در مورد استبداد حکام و سلاطین پشتون تبار و شوونیسم قومی عظمت طلبانه و تمامیت خواه ملیت پشتون که طرزی به مثابه بازوی آهنین فرهنگی آنان آنرا به تقلید و پی روی از آنچه در ترکیه جریان داشت و به گونه یی آگاهانه بذرافشانی نمود و اعوان و انصار و دنباله روانش آنرا آبیاری نمودند تا آنکه در امتداد صد سال گذشته جوانه زد و رشد و نمو کرد و شاخ و ریشه درآورد و اکنون دارد تلخ ترین میوه ها را برای باشندگان این مرز و بوم به بار می آورد و قرار است آنان را چنان به جان هم بیناندازد که هزاران انسان بی گناه به دام مرگ و نیستی کشانیده شده و روند رشد و نمو عادی این جامعه بد بخت و عقب نگهداشته شده ده ها سال دیگر نیز به عقب برگردد. او با اختراع اسم بی مسمای "ملت افغان" و تحت شعار سراب گونه "وحدت ملی" و اطلاق نام بی محتوای «زبان افغانی ملتی» برای زبان پشتو و تلاش بیهوده در جهت تعمیم و تحمیل آن بالای سائر ملیتهای ساکن کشور و قراردادن زبان فارسی دری در زمره زبانهای متفرقه نظیر عربی و ترکی و انگلیسی و غیره زمینه های مناسب را فراهم آورد تا گرایشهای زهر آگین ناسیونالیسم قومی و زبانی و شوونیسم ملیت پشتون در جامعه نهادینه شده و نسل امروز و شاید هم چندین نسل دیگر برای آن قربانی بدهند. در اینجا قابل یاد آور است که همه آثار به جامانده از او به زبان فارسی آمیخته با ترکی و انگلیسی و عربی نوشته شده است که این خود پرسش برانگیز چه، که تبسم برانگیز نیز است.

اگر طرزی واقعا دانشمند و روشنفکر ستمگر

ستیز و پاک طینت و با شهامت بود باید با شجاعت روشنفکرانه و دانشمندانه لب به سخن می گشود و واقعیتهای را بی هراس آشکار می ساخت و هرگاه توان بیان حقائق را در خود نمی دید بهتر بود تا به جای آنهمه تملق و شاه نوازی های چاکرمنشانه و تمسخرهای کودکانه مشروطه خواهان ایران و نظامهای جمهوری و انتخابی و سکوت در مورد انقلاب سوسیالیستی اکتوبر و اسلام پناهی های مزورانه و فتنه انگیزی های قومی و تباری و زبانی تحت نام وحدت ملی و شعارهای عوامفریبانه دیگری از این دست، مهر سکوت بر لب زده و شرافتمندانه گوشه گیری اختیار می کرد.

فرهود بعد از تاخت و تازهای جانانه و نق زدنهای فراوان بر آنانی که مدعی روشنفکری بوده و در بسا موارد شبیه و همگون خودش هستند کتاب را با گفته های زیرین، که آنهم بیشتر بیانگر حالت خودش و همفکرانش هست، پایان می بخشد:

روشنفکر اگر منفرد باشد در کالبد پنلوپه ظاهر میگردد و با تعویق انداختن زمان پیوسته کفن می دوزد ... و اگر گروه باشد مثل دسته ارکستر کشتی تایتانیک است که در هنگام غرق شدن سرود فتح می نوازد.

**مسئولیت مطالب درج شده در**

**نشریه بر عهده نویسندگان آن**

**است. تنها مطالب که به**

**امضای سوسیالیسم کارگری**

**منتشر میگردد مبین نظریات**

**رسمی نشریه می باشد.**



## مطالب از صفحه فیسبوک "جوانان سوسیالیست"



### ۱- یک ادعای پوچ

اشرف غنی گفته بود وقتی پیروز شدیم میلیونها شغل برای نیروی کار و جوانان ایجاد میکنم، این میکنم و آن میکنم. اما یکسال از حاکمیت ناتوان وی گذشت، این را همه در افغانستان درک کرده و فهمیده‌اند که این وعده‌های پیش از انتخابات فقط برای فریب و ریاکاری برای رسیدن به قدرت استفاده میشد و چه شاید اند این اراکین سیاسی که برای تهیج مردم خوش قلب و ترغیب شان به پای صندوق‌های رای و دست یافتن به قدرت کمترین مسؤولیتی را در قبال دروغ‌ها و وعده و وعیدهای قبل از رسیدن به قدرت، به عهده می‌گیرند. توگویی آب از آب تکان نخورده است.

ما سوسیالیست‌ها در همان هنگام در بحبوحه انتخابات بارها نقاب از چهره و اسم و رمز این دموکراسی برداشتم و حقیقت وضعیت کنونی بار آمده را بیان کردیم و گفتیم که اینها نه نماینده‌گان رهایی مردم از فقر و رنج و بیکاری اند و نه هم هیچگاهی دردشان دردی مردم را تشکیل میدهد.

"جنبش علیه بیکاری" و جوانان آزادی‌خواه باید قاطعانه ملاقات با سران اصلی این حاکمیت دروغین را مطالبه نمایند و مستقیماً در مورد برنامه‌های وعده داده شده هردو فیگور "دولت وحدت ملی" برای ظرفیت‌سازی و اشتغال جوانان، آنها را بازخواست کنند و نشان دهند که این جنبش واقعا صدای اعتراض محکم میلیونها انسان دربند جامعه است و حمایت میلیونی زحمتکشان را باخود دارد و آنها تصمیم گرفته تا برده باقی نمانند. زنده باد اعتراض!

### ۲- ملاقات‌ها با فعالین "جنبش

#### علیه بیکاری"

بعد از بسط اعتراضات جنبش و توسعه حمایت کانون‌های متعدد و بعد از فهم زبان صادقانه و راستین فعالان آن در جامعه که حکایت‌گر یک اعتراض حقیقی و دردناک میلیونها انسان درمانده افغانستان است، ملاقات‌های متعدد با فعالان جنبش آغاز گردید. دسته از نماینده-گان پارلمان، اراکین دولت غنی و عبدالله، آدم‌های خیری چون رمضان بشردوست در دیدار و گفتگوهای شان با نماینده‌گان جنبش گویا از حقانیت اعتراض و نفس اینکه واقعا دولت برای رفع بیکاری گام‌هایی باید بردارد و کارهایی انجام دهد، به نحوی پشتیبانی کردند. اما هیچ فرد و نهاد دولتی بی تا کنون وعده قطعی و مشخص برای تحقق خواست‌های جنبش و بالتبع آن درد و رنج حدود نیم جامعه افغانی، ندادند بلکه برعکس عده از نماینده‌گان دولت با وعده‌ها نسیه خواهان پایان کار اعتراض نیز گردیدند.

بلی از آنجائیکه در نفس هر اعتراض علیه بیکاری مضمون یک تمرد طبقاتی نهفته است بناءً تا همین حد حمایت و در نتیجه توسعه این حرکت و خواسته‌ها. مطالباتی که مطرح کرده است، این حرکت دارد به یک ترس از هجوم طبقاتی علیه دولت، دمن زده است. ترس از اینکه این خواسته‌ها خواست و مطالبات یک جنبش سوسیالیستی است که صف غارتگران حاکمه در افغانستان را مورد هجوم قرار داده و میدهد و اینکه شاید ایستاده‌گی و پایداری این حرکت بتواند نیروی چپ و رادیکال در جامعه را بیدار سازد، این همه از جمله هشدارها و

تکان‌هایست که دولت فاسد و بیکاره را متوجه عمق مسأله ساخته است.

"جوانان سوسیالیست" به سهم خود از موجودیت چنین نیروی نترس و استوار بر مواضع اش در "جنبش علیه بیکاری" پشتیبانی میکند و دقیقاً اعتقاد دارد که این اعتراض نقش بیشتر بیدار کننده خود را برای ایجاد صف مستقل طبقات محروم در جامعه ایفا خواهد نمود. زنده باد حرکت و اعتراض.

### ۳- نگاه ناظر چپ قدیم به اعتراض

#### "جنبش علیه بیکاری" در افغانستان

چند هفته میشود که اعتراضات جوانان مبارز علیه فلاکت پدیده بیکاری در کابل مقابل حکومت ارتجاعی غنی و عبدالله ادامه دارد. خواست و مطالبات این اعتراض بیانگر درد ستم طبقاتی و افشای ماهیت واقعی حکومت فعلی کابل نسبت به پرداختن به مشکل میلیونها توده بیکار در جامعه است.

اما چرا این جنبش به سرعت توسعه نمی‌یابد و تاکنون سراسری نگردیده است؟

به نظر "جوانان سوسیالیست" در پهلوی عده‌بی از کم تجربه‌گی‌های فعالیت اکسیون، یکی از دلایل دیگر این عدم توسعه را دید و یا نگاه گروه‌های کوچک و بزرگ چپ قدیم در جامعه، نسبت به این حرکت تعرضی تشکیل میدهد.

این خیل چپ‌ها طی این مدت حتی کوچک‌ترین کاری که به نفع و گسترش این حرکت اعتراضی باشد، انجام نداده و با بی تفاوتی محض ناظر اند که کار این چند تا جوان بکجا خواهد کشید.

این چپ شرقی که تمام عمر خود را در بستر

وطن پرستی، قهرمان بازی، شهید پروری و رهبر پرستی به سر رسانده و تا کنون نیز منکر طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه بوده طبیعتاً باید به معضل ۱۳ ملیون بیکار در جامعه و دفاع از حق آنها ربط نداشته باشد. چون پرداختن به این امر به نظر اکثریت آنها یک کفر سوسیالیستی و بیانگر تفکر رادیکال است که به قول اینها این جامعه افغانی برداشت!! آنرا ندارد و چنین مسائل را باید در اروپا و امریکا به بحث گرفت.

بلی در این چند روز وقتی به سایت ها و صفحات اینها سری زده شود از همه خبرهای فیشنی با عکس و بدون عکس تا جوک و فکاهی را مشاهده میکنی اما جای پخش حتی یک برنامه این جنبش جوان "علیه بیکاری" را نمی بینی. وقتی بحث افغانیت، ملیت، زبان، قوم، لوی افغانستان، کوچک افغانستان و خراسان و غیره و غیره به میان آید اینها با امکانات و پرچم های رنگارنگ چگوارا و مارکس و ستالین برایش به میدان می آیند و چه قلم فرسای و تاریخ و فلسفه سازی نیست که برایش ایجاد نمی نمایند. اما برای فریاد سازی ۱۳ ملیون بیکار سکوت سراسری میان شان حکمفرماست. و اگر این کنش چپ قدیم افغانی را با رسانه های بورژوازی افغانستان که در پخش خواسته های این جنبش از طریق تلویزیون هایش وارد

گفتگو با فعالین "جنبش علیه بیکاری" شد، مقایسه نماییم، با طنز تلخ، باید درود و آفرین گفت.

#### ۴- در مورد "جنبش علیه بیکاری"

##### در افغانستان

همه در این روزها خبردار شده اند که جوانان تحصیل یافته و با مدرک افغانستان برای دفاع از حق بیکاران و ... هسته‌یی را ایجاد و دست به تحسن در مقابل پارلمان افغانستان و راه پیمایی هایی زده اند. آنها خواهان تغییر اند و خواهان إعادة حق بشری میلیونها شهروند بیکار افغانستان. این تلاش و اعتراض جوانان با وجود مشکلات متعدد ادامه دارد ولی هنوز سراسری نگردیده است.

اما عده یی از دوستان چپ و راست بر این جنبش انتقاد دارند که چون پدیده بیکاری و ذاتا بیکار نگه داشتن درصد معین جامعه ناشی میگردد از نفس تمام نظام های سرمایه داری و سیستم های استثمارگر، بناءً تلاش و مبارزه در این راه بی فایده است و هیچ تاثیری بر ماهیت اقدامات دولت ارتجاعی کنونی نخواهد داشت. و بدین شیوه این دوستان چند گزینه غیر عملی تر و بدتر از آن حتی ارتجاعی را پیش کش میکنند. مثلاً: عده‌یی که خود را رادیکال تر می

دانند رفع معضل بیکاری را تنها در سقوط نظام سیاسی و پیروزی نیروی سیاسی کار بر سرمایه یعنی انقلاب میدانند. این طیف از دوستان با چسپیدن به استراتژی‌یدی ها فراموش میکنند که هرگونه مبارزه برای احقاق حقوق کارگران و بیکاران اساساً از درون خود چنین نظام های استثمارگر آغاز میگردد. این مبارزه برای اشتغال و بهتر شدن زنده گی ابتدایی کارگران و بیکاران در درون خود این سیستم ها کاملاً میسر است و تاریخاً آنرا جنبش اتحادیه وی و سندیکا های کارگری و نیروهای چپ جامعه حتی در کادر قوانین همین سیستم ها میتوانند تا حد زیادی به نتیجه برسانند.

- دوم آنهایی که با دیدن ماهیت ارتجاعی نظام موجود و بیکاره گی نظام موجود، به بهبوده گی اعتراضها اعتقاد دارند. این طیف از گروه ها آنهایی اند که اساساً از ضرب و قوت چنین جنبش ها که اگر سراسری شود و چون چکش عظیم کار و کارگر بر فرق نظام های فسادپیشه وارد آید، بی-خبر اند. در درون همین حاکمیت های بورژوازی، تاریخ جوامع نشان داده که به اثر اعتراضات و اعتصابات سراسری زحمتکشان و نیروی آزاده کار، ده ها دولت ضعیف و بیکاره بورژوایی ساقط گردیده و برای بهتر ساختن وضعیت وحشتناک اقتصادی دست به یک سلسله رفرم هایی برای بهبود زده است.

- سوم آنهایی که قبلاً به بی نتیجه بودن چنین تلاش ها و تشکیل هسته های اعتراضی رسیده اند. این طیف آدمها نیز شامل چندین کته گوری اند که عده یی از آنها اصلاً و در ذات خود هرگونه حرکت خلاف جریان را بی ثمر میدانند و بناءً خود را و موقعیت و تأثیر گذاری فردی خود را تنها به حیث ناظر حوادث، تنزیل میدهند و پاره دیگر از این گروه ها ولو که از لحاظ اجتماعی و طبقاتی هزاران پیوند مستقیم و غیرمستقیم با چنین اعتراضات دارند،





به خود زحمت ظاهر شدن و برداشتن حتی یک گام عملی در همسویی با چنین اعتراضاتی را نمی دهند.

"جوانان سوسیالیست" چنین نگاه ها به هر جنبش اعتراضی راه، سلب باور به اعتراض زحمتکشان و آب ریختن عمدی به آسیاب کارگزاران حکومت فاسد در افغانستان میداند و از تمام جوانان آزادی خواه می خواهد تا با پشتیبانی همه جانبه خود با تمام امکانات موجود از این اعتراض و جنبش انسانی دفاع نمایند.

### ۵- در دفاع از "جنبش علیه

### بیکاری" در افغانستان

عدم اشتغال یا دریافت مزد در برابر کار، پدیده جدید نیست. از امریکای غارتگر گرفته تا روسیه و ایران الی افغانستان، صد ها میلیون انسان، در سیستم سرمایه در بیکاری می لولند. به همت مبارزات کارگری و آزادی خواهانه بشریت مترقی در کشور های مهم صنعتی جهان، این دولت ها مجبور شده اند تا در برابر پدیده بیکاری مکلف به پرداخت حقوق معین به بیکاران که همان بیمه بیکاری باشد شوند و این حمایت از بیکاران به جزئی از حق قانونی افراد جامعه مبدل گردد. اما در افغانستان که از سر و کولش کثافت و لجن حق تلفی در برابر زحمتکشان می بارد کوچکترین اعتنائی به میلیون ها انسان بیکار جامعه نمی شود و دزدان حق مردم با تشکیل دولت های دزد و فاسد به

صورت دوامدار با چاپیدن جامعه در پُر ساختن جیب های خود مشغول اند. موجودیت و ادامه این وضعیت ضد انسانی جوانان تحصیل یافته و مدرک دار افغانستان را مجبور ساخته است تا صدا و فریاد خود را با همه زحمتکشان بیکار و بی اشتغال جامعه یکی سازند و دولت فاسد کنونی را زیر فشار گذاشته و مجبور به تغییر موضع ضد بشری اش نمایند.

جنبش نوپایی به نام "جنبش علیه بیکاری" که به صورت مستقلانه در این چند روز اخیر در کابل ابراز وجود کرده نمونه اشکاری از تنفر جوانان تحصیل یافته افغانستان نسبت به سیاست های طبقاتی و استعسادگش دولت کنونی غنی و عبدالله است.

"جوانان سوسیالیست" در حالیکه خود را عمیقا مدافع این جنبش انسانی میداند و شریک تمامی خواسته های شریفانه این جنبش می شمارد، از تمام جوانان افغانستان، از پسران و دختران و همه کارگران و بیکاران جامعه به سهم خود مطالبه میکند تا با این جنبش یکجا شوند و برای پیروزی مبارزات و خواسته های نهایت انسانی اش، آنرا عملا کمک و پشتیبانی نمایند. درود بر جوانان ایستاده در راه احقاق حقوق ابتدایی و انسانی شان.

### ۶- "کشمکش ارتجاعی بر واژه

### افغان"

در این که در سرزمینی به نام افغانستان ملیت

هایی به نام های پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبیک، نورستانی، پشه‌یی، بلوچ، عرب و ایماق و غیره زنده گی میکنند هیچ شکی نیست.

همچنان در این که بعد از ایجاد این سرزمین قدرت سیاسی طی حدود ۲۷۵ سال در قبضه خاندان های یک ملیت (پشتون) بوده و در رأس طبقه حاکم ستمگر قرار داشتند نیز شکی نیست.

دراینکه اقلیت های غیرپشتون به خصوص هزاره ها و اوزبیک ها طی تمام تاریخ سیاسی افغانستان از هیچ نوع حق و امتیازی به نام گروه های مستقل یا هم قومی برخوردار نبودند و حتی به صورت فاشیستی حق شان پامال شده است نیز انکاری وجود ندارد.

بناءً تاریخ سیاسی حاکمان مستبد افغانستان حکایتگر نابرابری های استخوان سوزیست که هرکسی که کمترین شعور سیاسی نیز داشته باشد، منکر آن شده نمی تواند.

اما با تغییر سیاسی فضای ۳۵ ساله اخیر افغانستان، همه دانستند و میدانند که نباید آن تاریخ استبدادی دوباره تکرار گردد و وعده یی در سیما و سیاست های فاشیستی قبلی بازهم به نام ادامه همان سلسله میراث داران قبلی برای انسانهای های این سرزمین سرنوشت تعیین کنند و در هئیت طلا و برادر بزرگ و غیره ظهور نمایند.

این آگاهی و خواست برابری خواهی تمام شهروندان زمانی مسجل میگردد که حاکمیت در افغانستان نیز از چنگ برتری خواهان قومی که گاهی مرز اضافه خواهی های شان فاشیسم قومی را به یاد می آورد، کشیده شود.

اما این برتری خواهان فاشیست که زمانی در شیپور های چپ و جهاد می دمیدند و بعد از رسوایی های شان در آن پهنه ها و شکست های شان که سبب انزجار و نفرت مردم گشتند حال برای منافع معین سیاسی شان سنگر های برتری خواهی ملی را علیه یک دیگر گویا به نماینده گی از افراد یک قوم، افزاز میکنند و با نفرت هر چه تمامتر علیه یکدیگر شلیک می نمایند.



# Workers Socialism

*Workers Socialist Organization of Afghanistan*

*A political and analytical journal*

*Issue 21*

*October 2015*

## اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

### در دفاع و حمایت از حرکت اعتراضی "جنبش علیه بیکاری"

زمانی می‌تواند به موفقیت قرین گردد که متشکل گردد. بناءً سازمان‌یابی این جنبش و مهم‌تر از آن افق و استراتژی اجتماعی- طبقاتی آن می‌تواند امر تحقق مطالبات آن را تسهیل نماید.

**زنده و پیروز باد "جنبش علیه بیکاری"!**

**زنده باد سوسیالیسم!**

**به پیش به سوی سازمان‌یابی طبقه کارگر**

**افغانستان!**

**شورای مرکزی سازمان سوسیالیست‌های**

**کارگری افغانستان**

**۲۰ سنبله ۱۳۹۴ مطابق ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۵**

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان معتقد است که طبقه کارگر و سایر اقشار مزدبگیر برای بهبود زنده-گی و تحمیل مطالبات شان به کارفرماها و دولت بورژوازی و هم در جدال برای رهایی و امحای کارمزدی نیاز به سازمان‌یابی و تشکل دارند. بدون اتحاد و تشکل پیروزی در این نبرد امریست دشوار. سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان از فعالان کارگری، از کارگران شاغل و ارتش ذخیره نیروی کار که خود هر روز قربانی فقر و سیاه روزی اند و از صف میلیونی مردم آزادی‌خواه و فعالان جنبش‌های عدالت خواه و برابری طلب می‌خواهد که برای تحقق مطالبات و خواست‌های انسانی و بر حق "جنبش علیه بیکاری" و تقویت آن که خود عرصه‌ی مبارزات کارگران است، از هیچ تلاشی دریغ نوزند. به آن پیوندید و از آن در مقابل حاکمیت ارتجاعی دفاع نمایید. این حرکت

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان در ضمن حمایت قاطع از اکیسون اعتراضی فعالان جوان "جنبش علیه بیکاری"، اعلام می‌دارد که بیکاری و مصایبی که در اشکال متنوعی بشریت به آن مواجه است از تبعات بلافصل نظام مبتنی به کار مزدی یعنی نظام سرمایه‌داری است. نظام و طبقه حاکم در افغانستان و حامیان بین‌المللی آن مسبب تمام این فجایعی اند که طی این چهارده سال و به خصوص پس از مهندسی حاکمیت اسلامی- قومی به رهبری اشرف غنی و عبدالله عبدالله از مردم علی‌العموم و طبقات و اقشار محروم قربانی می‌گیرد. بیکاری گسترده و فقر و حرمان که امروز بر جامعه افغانستان مستولی است ناشی از سیاست و مناسبات نظم کاپیتالیستی است که "دولت وحدت ملی" نمی‌تواند از زیر بار مسؤولیت آن تبری بجوید. ثروت و منابع مالی عظیمی که در این کشور سرازیر شد بخش کلان آن، در کنار غارت و چپاول همه هست و بود کشور، به جیب کسانی فرو ریخته شد که امروز بر مسند قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه تکیه زده اند، در حالی که اکثریت محروم جامعه در فقر و تنگ-دستی به سر می‌برند.

